

## خورده مطالب - نتیجه های اخلاقی

رضا بایگان

### خاک وطن

نمی دانم از تک و توک خوانندگان مطالب من (اگر یافت شوند) چند نفر شان جنگل سیاه را دیده اند. بی تردید اگر قرار باشد روزی دست بکار تبلیغ بزنم، چه در نوشته و چه در گفتار، بدون هیچ دلشوره ای، برای دیدن جنگل سیاه این کار را انجام خواهم داد. فقط نمی دانم پول این تبلیغ را از کی باید بگیرم. جای دوستان خالی (دشمنان هم اگر قصد آزار نداشته باشند همراه) با تنی چند از دوستان رفته بودیم قسمت المانی جنگل سیاه، تا چند مدتی را، در هوای پاک و بی دغدغه ی جنگل و حاشیه اش روز را به شب و شب را به روز برسانیم، جای همه خالی بسیار خوش گذشت.

و اما: آنچه برای من بعنوان یک کهنه کشاورز قابل توجه بود، اینست که آورده خواهد شد. می دانیم، که هر گیاهی را از نظر فشار هوا تا یک ارتفاع معینی تحمل می تواند که باشد. و باز می دانیم هرچه ارتفاع از سطح دریا بالا تر رود، از نمونه و نژادهای گیاهانی که می توانند آن ارتفاع را تحمل کرده و تداوم حیات داشته باشند کاسته می شود. به همین دلیل در ارتفاعات خیلی بالا ما حضور درخت، درختچه و بوته های کوتاه یا بلند را شاهد نیستیم.

همراه دوستان از پائین ارتفاعی در دل جنگل سیاه، باکبینی که از برق نیرو می گرفت، رفتیم برای دیدن ارتفاعی که اوج بلندی آن منطقه بود. این بلندی همانند تپه های پست، دارای سطحی خاکی بود. این موضوع برای من که تا حدودی در این زمینه دارای تجربه هستم جای تعجب داشت.

در آن بلندا که دست ما تا ابرها فاصله چندانی نداشت و از درخت و درختچه خبری نبود، پوششی از گیاهان سبزه کوتاه، سطح خاک را پوشانده بود. از سنگ و سنگپاره خبری نبود، خاکی به قدمت تاریخی چند هزار ساله پایدار آنجا حضور داشت.

شاید خالی از فایده نباشد که آورده شود، اگر ما در بلندی های شیب دار، درخت را بیشتر از بوته و گیاهان دارای ریشه سطحی می بینیم و یا اینکه پوشش سبز موجود را، زیر سایه درختان شاهدیم، باین دلیل است که، درختان ریشه های فرو رفته و عمیق دارند و پایدار و در نقطه مقابل آن، بوته ها از خاک کم عمق و سطحی نیاز زیستی خود را تامین می کنند و ادامه حیات می دهند.

وقتی من در آن ارتفاع پوشش سبزی از آن خانواده ها دیدم، ضرورت نگاهی عمیق تر را که کمی هم فنی باشد دریافتم. شاید از فایده خالی نباشد که شرح مختصری از آن آورده شود.

از کابین بالا رونده که پیاده می شدیم، مجبور به عبور از جاده باریکی بودیم که به بلندترین نقطه این کوه که شکل تپه داشت، ما را راهنمایی و راهبری می کرد، مسیر حرکت ما، باریک و علامت گذاری شده بود. کنار جاده را به ساده ترین فرم ولی دقیق مرزبندی کرده بودند تا عابران نتوانند تغییر مسیر دهند.

عابران پیاده که اندک هم نبودند، به نوشته تابلو های کنار جاده که، زیر پاکداشتن گیاهان و یا چیدن گل ها و برگ های این گیاهان را برای ایشان ممنوع می کرد، توجه ای کامل داشتند.

نیازی هست که یاد آور شوم، برای بوجود آمدن یک سانتی متر سطح خاک بر روی زمین حدود چهار صد سال زمان لازم داریم تا طبیعت وظیفه خود را انجام دهد، سطح قابل رویش روی زمین که از باکتری های زنده باضافه ریشه و ساقه های پوسیده مخلوط با خاک تشکیل شده پر ارزش ترین ثروت یک کشور می باشد، چرا؟! چون که وظیفه سیر کردن ساکنان آن سرزمین را بر عهده دارد.

بدون تردید کندن بی رویه و له کردن این گیاهان، موجبات مرگ و نابودی آنان را فراهم می آورد، و در نتیجه ی عدم وجود پوشش گیاهی حافظ خاک، در دنباله اش حرکت خاک بدون پوشش را درواپس بارش باران و

وزش باد در پی خواهد داشت، آنگاه وضعیتی بوجود می آید، که حاصلش بدریا ریختن والاترین ثروت یک سرزمین خواهد بود.

در آن زمان و در آن مکان زیبا، یاد وطنم ایران افتادم و این واقعیت تلخ که خواهم آورد. بیش از چهل سال پیش بود، من در مرکز آموزش کشاورزی بروجرد داشتم تنوری و عملی کشاورزی را می آموختم، نمی دانم کدام شیر پاک یا پاستوریزه خورده ای این تخم لُق را توی کیسه کاسب کاران وطن فروش انداخت که، ریشه ی بوته شیرین بیان خاصیت دارونی دارد و مشتری فراوان در آن ور دنیا، به هرچنان شد که تجارت ریشه شیرین بیان بویش همه جارا گرفت، کشاورزان محلی با بیل و کلنگ به جان شیرین بیان های بیابان افتادند.

شیرین بیان گیاهی ست خودرو، که اگر چند برگ آنرا در میان دو انگشت بفشارید، انگشتان شما بوی روغن کرمانشاهی خواهد گرفت، این گیاه دارای ریشه ای رونده پایدار وچندین ساله است. بدون تردید این ریشه های پایدار و رونده درمراعات موجب ثبات خاک خواهند شد.

حالا شما دوستان حساب کنید تجارت ریشه این گیاه، که دارای شیرینی خاصی می باشد و شکری دارد که از نظر فنی قابلیت کریستال شدن را نداشته و از کمی تلخی نیز برخوردار می باشد، همچنین از نظر خواص کاربردی، در داروسازی برای تهیه داروی دل درد و در شیرینی سازی برای تهیه نوعی آب نبات مورد استفاده قرارمیگیرد، چقدر از خاکِ وطن ما را بدریا ریخت.

**نتیجه اخلاقی:** پیدا کنید تفاوت های دولت و معنای دوست داشتن خاک وطن را.

### درس‌رازیری جنگل های سیاه

از آن کوه یا تپه که پانین می آمدم دلم گرفته بود، با نیم دونگ صدائی که دارم (بیشتر از نیم دانگ نیست، این را با تاکید می نویسم تا کسی به این فکر نیفتد که مرا برای خواننده شدن به لوس انجلس صادر کند) از روی غم و غصه ای که داشتم، زدم زیر خواندن.

ای سر آغاز سرودم

ای نگهبان وجودم

ای غم تو، شادیم تو

ای وطن.

(اصل این تصنیف را بسیار زیبا آقای نوری خوانده اند).

وسط راه بودیم و پیاده راهی را که با برق بالا رفته بودیم با نیروی تن، لیز خوران پانین می آمدم.

زن و مرد میان سالی از روی کنجاوی یا شاید دلخوری (چون این المانی ها عادت به این نوع آواز سر دادن ندارند) پرسیدند، این چه زبانیه، گفتیم فارسی، گفت، ایرانی، گفتیم، یا، که همان بله خودمان باشد. با خنده ای که شاید نوع رقیق تمسخر می توانست که باشد، حضرت آقا فرمودند، تروریست، گور بابای، احمدی نژاد، گور بابای هرچه، تروریست صادراتی و وارداتی جمهوری اسلامیست، ولی قرار نیست که هرکی هم که از راه رسید بادلایل و بی دلیل روی ما، بله، با حالتی مهربان ایشان را صدا زدیم و گفتیم، شما خیلی راحت فهمیدید که من خارجی هستم و لهجه دارم و زبان المانی من کامل نیست، خیلی ساده و راحت جواب داد، بله،

از ایشان پرسیدم، من معنای کلمه تروریست رانمی دانم امکان دارد که برایم توضیح دهید.

بیچاره با یک حوصله خاصی که جزئی از اخلاق این قوم و مردم است شروع کرد برایم به معنا کردن کلمه تروریست، و من هم دقتم را به آنچه که می گفت نشان دادم.

بعد از پایان توضیحات آنجناب پرسیدم، و آن بمب هائی که از بالا با اف ۱۶ یا هر بمب دیگری بر سر مردم عراق یا افغانستان و خیلی جاهای دیگر پرتاب می شود، اسمش چیست.

تازه آقا پی بردند که این حقیر آنقدر ها هم (دور از جان شما)، چیز، نیستند.

این را اگر که می آورم، از این بابت است که پس از بیست و چند سالی که در این ولایت زندگی می کنم هنوز این مشکل را دارم، که چگونه باید به این حضرات ثابت کرد که، من زبان شما را با لهجه حرف می زنم ولی... نیستم،.

باز هم اما: هفته گذشته بحثی در یکی از کانال های تلویزیونی آلمان بود، در آن نشست یکی از خبرنگاران کهنه کار این سرزمین همان حرف حقیر رادر حضور شاهد و دوربین، تکرار فرمودند.

نمی خواهم بگویم که من از ایشان تیز هوش تر بودم و یا هستم. چراکه، اینان زودتر از ما پی به این مسئله برده بودند و می برند، ولی چرا؟ حالا دارند بیانش می کنند، سنوال است.

شاید در این هوای غبار آلود سقوط بانکها، کمربند ترس آور حضور پنهان سانسور جهان متمدن و آزاد سرمایه داری، کمی شل شده است.

و یا شاید هم، چیزی پشت پرده ضخیم پنهان کاری جهان سرمایه در جریان است که ما نامحرم ها را از آن اطلاعی نیست.

**نتیجه اخلاقی:** پیدا کنید تفاوت سانسور آشکار و پنهان را.

## دیگ زودپز

نمی دانم تا امروز به این موضوع توجه کرده اید که، هر جنس جدیدی که وارد بازار می شود با نام اولین مارکی که عرضه شده، در میان مردم شهرت می یابد.

تا مدتها مردم به پودر لباس شویی می گفتند، فاو، و به دستمال کاغذی می گفتند، کلینکس، و به هر نوشابه ای می گفتند، پیسی،، آورده اند که یکی از همشهری های مارفت به لبنیات فروشی و گفت، ولک سه تاپیسی بده، یکیش کوکا باشه، یکیش فانتا، یکیش کانادا،.

و اما اولین یا معروف ترین دیگ زودپزی که در ایران شناخته شد،، سپ،، بود، تا مدتها هر دیگ زودپزی اسمش سپ بود. این را داشته باشید تا بگم.

اصفهانای های صاحب صنعت ما به تقلید از سپ تصمیم گرفتند که دیزی را به زودپز تبدیل کنند. دیگی درست کردند از آلومینیوم که از نظر ظاهر خیلی شباهت داشت به دیزی سنگی های قدیم قم، که از دو طرف سرپوش بالا با قلاب و پیچ به بدنه دیزی سفت می شد.

و اما مشکل این دیزی زودپز شده این بود که چون سوپاپ اطمینان نداشت، صاحب بدبخت و کم درآمد آن که نتوانستند بود سپ بخرد، هرگاه که کمی دیرتر از زمان معین و نقطه اوج فشار بخار، دیگ را از روی آتش بر میداشتند، می بایست که تکه های گوشت بز ناپزی را که پس از مدتها پس انداز کردن توانسته بودند از قصاب محل خریداری کند تا شامی یا نهاری سر سفره فقرشان آوردند، از سقف جمع آوری کرده و نخود لوبیا را از در دیوار.

دوازده سال پیش که خاتمی شد رئیس جمهور و خیلی ها دل به این سید خندان خوش داشتند، روزی در جمعی به دوستی که کفش های بیشتری از من در مسیر سیاست پاره کرده است، عرض کردم، ایشان همان سوپاپ اطمینان است که سب داشت و دیگ زودپز اصفهانی نداشت، و آش و کاسه همان آش و کاسه خواهد ماند.

نمیدانم چرا؟ ولی یه جورهانی باز هم احساس می کنم که این آقای،، اوپاما، هم همانده سید خندان خودمان هستند. یعنی سوپاپی ست که سب داشت و آن دیزی زود پز شده نداشت.

بعد از آن همه گندی که آقا زاده آقای بوش زدند، این آقا شاید بتونه آب و هوا سیاست را یه جوری کنه، که بخار دیگ نفرت از امریکا، در میان جامعه های زیر فشار، کمی خارج بشه.

**نتیجه اخلاقی:** سوپاپ چیز خوبی ست.

## جرام جنگی - جرائم رانندگی

یه نگاه سرسری به این دو نام، شباهت های ناگزیر این دوجمله بهم را برایمان مشخص و آشکار می سازد. حالا فکر کنیم که منظورمان، همان جرائم رانندگی ست که با نوع جنگی یش زیاد هم تفاوت ندارد. واگر قصد داشته باشیم که آنرا بررسی کنیم.

پس باید بدانیم که:

یکم - رانندگی جرم نیست.

دوم - رانندگی قانون دارد و برای راندن ماشین، باید تصدیق که همان اجازه است گرفت.

سوم - برای گرفتن تصدیق، باید اول مقررات رانندگی را دانسته و در امتحان کتبی آن شرکت کرد و قبول شد.

چهارم - باید انجام کار عملی رانندگی رانیز آموخت تا بی خودی به چپ و راست نرفت.

پنجم - باید از تولید کنندگان ماشین، ماشین تهیه کرد.

ششم - تازه بعد از اینها، اجازه نداریم که خلاف کنیم، اگر خلاف کردیم، مثلاً از چراغ قرمز رد شدیم، جرم کرده ایم و جریمه خواهیم شد.

تبصره:

آقایان و خانمهای والا مقام استثنأ هستند. این حضرات یا اتومبیل شان آژیر دارد (قدیم تر ها که اسب و قاطر بود، فرم کمی تفاوت داشت) و یا اسکورتی مجهز آنان را این ور و آن ور می برد. (یعنی چراغ قرمز، بی چراغ قرمز)

**نتیجه اخلاقی:** چراغ قرمز و خلاف و جریمه برای خواص در نظرگرفته نشده.

رضا بایگان - المان

اول فوریه ۲۰۰۹

reza@baygan.net